

رویکرد مولانا به مفهوم خرد در مثنوی معنوی

مریم محمدزاده^۱، الهام قنواتی^۲

۱- عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهر، ay_maryam@yahoo.com

۲- دانشجوی دوره دکتری ادبیات فارسی، واحد الکترونیکی دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

بسیاری از اندیشمندان به دلیل رویکرد مشتاقانه مولوی به عرفان و نکوهش‌های گاه به گاه وی از عقل چنین تصور می‌کنند که مثنوی را نسبت چندانی با خرد نیست، این در حالی است که خرد بنا بر نظام اندیشگی مولانا به سه نوع مقدماتی، خرد و کلان تقسیم شده و هر یک با کارکردها و ویژگی‌هایی متفاوتی مطرح می‌شوند. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، پس از معرفی انواع خرد در مثنوی، ویژگی‌های آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که خرد مورد انتقاد مولانا خرد خرد است که به دلیل دچار شدن به آفات نفسانی نمی‌تواند به فهم حقیقت نائل شود.

واژگان کلیدی: مولوی، مثنوی معنوی، خرد مقدماتی، خرد خرد، خرد کلان.

۱- مقدمه

حکایت خردستیزی عرفایی چون مولانا از آن سنخ افسانه‌هایی است که جز ناآگاهان و ناآشنایان به نقل آن نپرداخته‌اند. آنچه در افواه شنیده می‌شود این است که عارفانی چون مولانا خرد را خفیف و خوار نموده و تنها بر شهود و عشق و عرفان تأکید کرده‌اند. جماعت عرفا همواره به جهت چنین انتسابی مورد اشکال و نقد واقع شده‌اند و بی‌آنکه سخنشان درست فهم شود، محکوم به ستیز با خرد خدا داد شده‌اند؛ اما صحت سنجی چنین انتسابی در مورد مولانا نیازمند روشن شدن این پرسش است که:

- آیا مثنوی مولوی حاوی رویکرد خردمندانه به موضوعات درون خود هست یا خیر؟
- در پاسخ به این سؤال، فرضیه پژوهش حاضر این است که:
- در آثار مولانا هم مباحث وجود شناختی و هم مباحث معرفت‌شناختی در باب خرد مطرح شده است.

۱-۱- پیشینه تحقیق

شارحان و مورخان مختلف هر یک به مقوله خرد در اندیشه مولوی پرداخته‌اند. در این میان، بعضی با استناد به آیات و روایات و بعضی با استناد به ابیات موجود در مثنوی به بررسی این موضوع پرداخته‌اند. جلال‌الدین همایی در مولوی‌نامه با تقسیم عقل به دو دسته ممدوح و مذموم، کارکردهای هر یک را بیان کرده است (همایی، ۱۳۶۲: ۴۶۲). زرین کوب نیز با دسته‌بندی موضوعی ابیات مثنوی به اختصار ولی محققانه درباره عقول مختلف سخن گفته است (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۹۵۸)، اما تفسیر و تحلیل و بیان مراتب و انواع خرد و تبیین ویژگی‌های خرد خرد در مثنوی هدفی است که این پژوهش به دنبال آن است.

۲- هستی‌شناسی خرد در اندیشه مولانا

در آثار مولانا برای واژه «خرد» معانی و مفاهیم مختلفی وجود دارد، به‌گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد میان همه مفاهیم این واژه صرفاً اشتراکی لفظی وجود دارد. با این توضیح معلوم می‌شود که بسیار نامحققانه خواهد بود اگر بدون تفکیک معانی مختلف خرد، سخن از این گفته شود که خرد چه نسبتی با مثنوی معنوی دارد.

مولانا خرد را در سه معنای متفاوت و متمایز به کار می‌برد: خرد مقدماتی، خرد خرد، خرد کلان

۱-۲- خرد مقدماتی

معنای نخست خرد هم در روایات اسلامی مسبوق به سابقه است و هم در میان حکما و عرفای مسلمان. به گفته حکما که عمدتاً مستفاد از اندیشه‌های فلوطین است؛ اولین آفرینش پروردگار هستی، «خرد مقدماتی» است؛ با این مخلوق است که هستی و حیات آغاز می‌شود و از اوست که نفس کل و دیگر مراتب هستی تعیین می‌یابد. (ترنس استیس، ۱۳۷۳: ۶۱) مولانا در موضعی که از خرد به این معنا سخن می‌گوید کمابیش چنین تلقی‌ای را ارائه می‌کند. او این خرد را صادر نخستینی می‌داند که همه مراتب هستی از آن نشأت گرفته‌اند.

«این جهان یک فکرت است از عقل کل عقل چون شاه است و صورت‌ها رسل»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۹۷۸/۲)

آشکار است که این معنا از خرد، صرفاً جنبه وجود شناختی دارد و اساساً نمی‌تواند مورد مدح یا ذم قرار گیرد و ارتباطی با بحث مذکور برقرار نمی‌کند.

۲-۲- خرد خرد

معنای دومی که از خرد در آثار مولانا دیده می‌شود، همان خرد خرد است. این اصطلاح که از ابداعات خود مولاناست، در فهم تلقی وی از خرد و نحوه مواجهه با بحث مذکور از اهمیت بسیاری برخوردار است. خرد خرد مرتبه‌ای ناقص از خرد کلی است و در قیاس با آن «خرد» دانسته شده است. البته «کلی» و «خرد» در اینجا همان معنای مصطلح در علم منطق را ندارد. هدف مولانا از کلی و خرد، دایره اشتغال و احاطه خرد بر معقولات است. مولانا جهد بلیغی می‌کند تا حدود و ثغور عمل خرد خرد و کلی را نشان دهد. او به ویژه در نمودن محدوده عمل خرد خرد اصرار بسیار دارد و با توجه به آنچه از خرد خرد و توانایی‌های آن می‌شناسد، معتقد است که نباید به این خرد عرصه عمل فراخی داد، از آنکه توانایی‌های آن بسیار محدودتر از آن چیزهایی است که ادعا می‌کند. این خرد در ظاهر امر، خود را توانمند در حل مشکلات بشر می‌نماید، اما در مقام عمل به‌هیچ‌روی نمی‌تواند به وعده‌های خود عمل کند:

«عقل سرتیز است، لیکن پای سست زان که دل ویران شده ست و تن درست

عقلشان در نقل دنیا، پیچ‌پیچ فکرشان در ترک شهوت، هیچ‌هیچ

صدرشان در وقت دعوی همچو شرق صبرشان در وقت تقوا همچو برق»

(همان: ۱۲۱-۱۱۹)

مولانا به تفصیل در آثار خود محدودیت‌های خرد خرد را بیان می‌کند، اما مشکل اصلی این خرد که به همه محدودیت‌های آن منجر می‌شود، چیزی جز مجاورت و هم‌نشینی با نفس اماره و مغلوبیت در مقابل آن نیست. آنچه موجب آن می‌شود که اطلاق «خرد» بر این خرد درست باشد همین ارتباط است. خرد به یک معنا یکی از قوای نفس است و متناسب با مرتبه کمالی نفس، دایره احاطه و توانایی‌اش بزرگ و کوچک می‌شود. نفس اماره‌ای که همه هم و غمش برخورداری‌های بیشتر از لذات و نعمات دنیوی است، خرد را در مرتبه‌ای نگاه می‌دارد که بتواند خواسته‌های آن را مهیا نماید. نفس اماره که همه گرایشش به شهوت و غضب و

دستاورد های آن است، همه قُوا را در حدّ خود تنزّل داده و خرد را نیز کارگزار خود می‌کند. (نویا، ۱۳۷۳: ۱۳۱) این دقیقاً در مقابل صاحبان خرد کلی است که نفس را به بالا دعوت می‌کنند و آن را فرمان‌بر خرد می‌نمایند:

رحم بر عیسی کن و بر خر مکن طبع را بر عقل خود سرور مکن
 طبع را هل تا بگرید زارزار تو از او بستان و وام جان گزار
 سال‌ها خربنده بودی، بس بود زان که خربنده ز خر واپس بود
 ز «اُخْرُوهُنَّ» مُرادش نفس توست کاو به آخر باید و عقلت نخست
 هم مزاج خر شدست این عقل پست فکرش این که چون علف آرد به دست؟
 آن خر عیسی مزاج دل گرفت در مقام عاقلان منزل گرفت
 زان که غالب عقل بود و خر ضعیف از سوار زفت گردد خر نحیف
 وز ضعیفی عقل تو ای خربها این خر پژمرده گشته‌ست ازدها»
 (مولوی، ۱۳۸۶: ۱۸۵۹/۲-۱۸۵۲)

۲-۳- خرد کلان

کسی که مانند موش کور برای زندگی جایی جز اعماق زمین را نمی‌شناسد و همه مطلوبش در آنجاست، بدون تردید خرد را به جانبی هدایت می‌کند که بتواند لوازم زندگی در چنین جایگاهی را مهیا نماید. همچنین خرد کسی که خواسته‌هایش در حد برخی چارپایان است و اساساً اهل کمال نیست و رو به جانب بالا ندارد، جز به تهیۀ این خواسته‌ها معطوف نمی‌شود. خرد مانند طناب است. با آن هم می‌توان به ته چاه رفت و هم می‌توان از چاه بیرون شد. آنچه مهم است این است که سودای سربالا داشته باشیم و یا میل به پایین رفتن. نفس اماره سر به پایین دارد و از این‌روست که خرد هم‌نشین آن نیز اسباب پایین رفتن را تهیه و تدارک می‌کند. این خرد همان خرد مغلوبِ نفس است که به زشت‌کاری‌های نفس اماره تن داده است و به خرد خُرد مشهور است:

«عقل کاو مغلوب نفس، او نفس شد مشتری مات زحل شد، نحس شد»
 (همان: ۱۵۴۹/۲)

مولانا معتقد است که این نفس است که باید تنبیه و تنزیه شود و میل به بالا بیابد. نفس تاریک، خرد را هم به اندیشه در تاریکی سوق می‌دهد و نفس منور، خرد را هم منور می‌کند. چنین خردی که در پرتو نفس منور تعالی می‌یابد خرد کلان نامیده می‌شود. خرد اگر بخواهد حقیقت خود را نمایان کند و از مرتبۀ خرد خُرد مغلوب نفس ارتقا بیابد، باید با عاقلان و صاحبان نفوس مهذب هم‌نشینی کند. (الهی قمشه‌ای، ۱۳۸۸: ۷۶) اینکه مولانا مکرراً توصیه می‌کند که در محضر اولیای خدا و دانایان حضور یابید بدین خاطر است. در مجاورت با چنین کسانی است که نفس و خرد تنزیه و تعالی می‌یابند و بر مقتضای خلقت اصلی خویش عمل می‌کنند. دانایان خرد را پیشوای وجود خود کرده و نفس را تابع آن داشته‌اند و حضور در محضرشان می‌تواند ما را صالح کند و از تاریکی نفس اماره رهایی دهد:

«مر تو را عقلی است جزوی در نهان کامل العقلی بجو اندر جهان
 جزو تو از کلّ او کلی شود عقل کل بر نفس، چون غلّی شود»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۱/ ۲۰۵۳-۲۰۵۲)

۳- ویژگی‌های خرد خُرد و خرد کلی

خرد خُرد خردی است که هم‌نشین نفس اماره است و به همین جهت دایره دیدش بسیار محدود است و تنها می‌تواند امور دنیوی آدمی را رتق و فتق کند لیکن خرد کلی در فرآیند تعالی نفس، هم خود تعالی یافته و هم با فرآورده‌های متعالی‌تری از قوای نفس روبرو می‌شود و در آن‌ها مذاقه می‌نماید. لذا مولانا به خرد خُرد و دستاوردهای آن شک می‌کند و آن را در فهم حقایق هستی (خدا، انسان، عشق و...) دخالت نمی‌دهد و آثار هم‌نشینی نفس را در خرد خُرد به تفصیل قابل توجهی مطرح می‌کند. به اعتقاد او مهم‌ترین آفت خرد خُرد در هم‌نشینی با نفس اماره، گرفتار شدن در دام وهم و خیال است:

«عقل جزوی آفتش وهم است و ظن زن‌که در ظلمات شد او را وطن»

(همان: ۱۵۵۸ / ۳)

خرد خُرد تنها نامی از خرد را همراه خود دارد و چیزی جز «وهم» نیست. با وهم تنها می‌توان حیات حیوانی را سامان داد و به هیچ‌روی ممکن نیست که دقایق حیات انسانی- الهی را فهم کرد.

«عقل ضدّ شهوت است ای پهلوان! آن که شهوت می‌تند عقلش مَخوان

وهم خوانش آنکه شهوت را گداست وهم، قلب نقد زّ عقل‌هاست»

(همان: ۲۳۰۲ / ۴ - ۲۳۰۱)

آنچه در نظرگاه خرد خُرد است بسیار اندک و محدود است. مولانا این خرد را «آخرین» می‌داند و نه «آخرین»، از آنکه جز به امیال و خواسته‌های پیرامون نفس نظر نمی‌کند. خردی که گرفتار نفس و حواس ظاهری و وهم و خیال است، افق وسیعی پیش‌روی خود نمی‌بیند و از این‌روست که شناختی از دوردست‌ها و اموری که در دیدرس او قرار ندارد، نمی‌تواند داشته باشد و در بیشتر مواقع منکر آن نادیدنی‌ها می‌شود:

مولانا در «فیه مافیه» نیز در رابطه با این معنا چنین می‌نویسد: «یکی می‌گوید: من شنیده‌ام که کعبه‌ای است، ولیکن چندان که نظر می‌کنم کعبه را نمی‌بینم، بروم بر بام نظر کنم کعبه را، چون بر بام می‌رود و گردن‌دراز می‌کند نمی‌بیند کعبه را، منکر می‌شود.

دیدن کعبه به مجرد این حاصل نشود، کعبه را منکر می‌شود چون از جای خود نمی‌توان دیدن.» (مولوی، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

دلیل اصلی انکار خرد خُرد در حق عشق همین محدودیت دایره دید است. خرد خُرد که سر در آخر طبیعت دارد و قدمی فراتر از این گام برنداشته و چیزی ندیده، با امری مواجه می‌شود که به کلی از جهانی دیگر است و احکام و قوانین خاص خود را دارد. خرد خُرد همه هستی را در این محدوده تنگ حیات مادی می‌بیند و از مرگ و نامرادی و ناداری و اموری از این دست می‌ترسد و آدمی را از ورود در آن زنهار می‌دهد، اما عشق، انسان را دعوت به همه آن‌ها می‌کند. هرچه برای عشق مطلوب است برای خرد خُرد به کلی نامطلوب است و این است راز انکار خرد در حق عشق و عاقلان در حق عاشقان:

«عقل گوید: گوهرم، گوهر شکستن شرط نیست

سنگ ما گوهر شکست و حیف هم بر سنگ ماست

این نه بس دل را که دلبر دست در خورش کند؟

هرکه را جست او به رحمت، وارheid از جست‌وجو

عشق گوید: سنگ ما بستان و بر گوهر بز

حیف هم بر روح باشد گر شدش قربان، بدن

این نه بس بت را که باشد چون خلیش بت‌شکن؟

هرکه را گفت آن مایی، وارheid از ما و من»

(مولوی، ۱۳۸۰: غزل ۱۹۵۹)

۴- تبعات پیروی از خرد خُرد

اساساً مولانا قبول ندارد که هم‌نشینی با نفس اماره می‌تواند برای کسی خیر و برکت در پی داشته باشد. خرد نیز از این قاعده مستثنا نیست و هم‌نشینی با نفس برای وی نیز به بیچارگی منجر می‌شود و او را سرپایین و تاریک مزاج می‌کند. نفس دشمنی است که حتی اگر بخواهد با کسی مهربانی کند او را به هلاکت می‌رساند. این مطلبی است که مولانا در داستان دوستی خرس با مرد

نجات دهنده وی در دفتر دوم مثنوی معنوی بیان کرده است. بعد از این دوستی نامبارک هرچه به انبان خرد ریخته شود فاسد و بی‌ارزش می‌شود، از آنکه خود خرد از چنین مجاورتی فساد یافته است. این خرد، هرچه را جز خواسته‌های نفس باشد مردود می‌شمارد و هرچه را مطلوب نفس باشد، مقبول می‌داند:

«آشنایی عقل با عقل، از صفا	چون شود هر دم فزون، باشد ولا
آشنایی نفس با هر نفس پست	تو یقین می‌دان که دمدم کمتر است
زان که نفسش گرد علت می‌تند	معرفت را زود فاسد می‌کند
گر نخواهی دوست را فردا نفیر	دوستی با عاقل و با عقل گیر
از سموم نفس چون با علتی	هرچه گیری تو، مرض را آلتی
گر بگیری گوهری، سنگی شود	ور بگیری مهر دل، جنگی شود
ور بگیری نکته بگری لطیف	بعد درکت گشت بی‌ذوق و کثیف

(مولوی، ۱۳۸۶: ۳/ ۲۶۹۵-۲۶۹۰)

۵- خرد خُرد: قابلیت یا فاعلیت

عرفای مسلمان و از جمله مولانا معتقدند که شأن اصلی خرد، «قابلیت» است و نه «فاعلیت». این بدان معناست که خرد بیش از آنکه بتواند دانشی را تولید کند می‌تواند از محصولات قوای دیگر از جمله حواس استفاده کند. به عبارت دیگر هر آنچه را که نفس و قوای آن فراهم می‌آورد او مورد بررسی قرار می‌دهد. نفسی که محصولات آن در حد فرآورده‌های حسی و خیالی است، خرد را خواه ناخواه متوجه حسیات و خیالیات می‌کند. اگر این نفس ارتقا یابد و به نور الهی روشن شود و از عالم معنا بهره و نصیب یابد، خرد نیز توجه خود را از صورت به معنا و از خاک به افلاک متوجه می‌کند. اینجاست که خرد، هم‌نشین معنا و محتویات کشف و شهود می‌گردد و می‌تواند همان‌گونه که در یافته‌های حس داوری می‌کند، در معانی مجرد نیز مذاقه نماید. (غزالی، ۱۳۷۴: ۱۱۹)

خردی که با نفس ارتقا یافته و در فرآیند کمال قرار گرفته در فهم هیچ فرآورده‌ای متناسب با مراتب کمال خود معطل و مُرَدَد نمی‌ماند و می‌تواند دقایق همه آن امور را دریابد. خرد انسان کامل، کامل است و از این رو در فهم دقایق کشف و شهود وی، توانا است. اینکه عرفا از کشف و شهود به «طور و رای طور خرد» تعبیر کرده‌اند، به‌هیچ‌روی به این معنا نیست که هیچ خردی توانا بر فهم و تفهیم یافته‌های شهودی نفس نیست، بلکه به این معناست که اولاً خرد باید متناسب با نفس، منور به نور الهی شود و ثانیاً به نحو مستقل توانا بر کشف و استخراج حقایق امور نیست. (همان: ۱۱۹) براساس مطلب نخست، عقول متناسب با نفوس ذومراتب‌اند و از این رو هر مرتبه از خرد را نمی‌توان در درک مکاشفات و شهودات وارد کرد و تنها مراتبی خاص است که بر این مهم تواناست. مطابق مطالب دوم خرد در دستیابی به حقایق امور چه در عالم حس و چه ماورای آن نمی‌تواند به نحو مستقل عمل کند و لزوماً باید از دستاوردهای دیگر قوا استفاده کند. خرد نه تنها در امور معنوی، بلکه در درک امور مادی نیز بی‌همراهی قوای نفس عاجز است، از آنکه شأن آن داوری است و نه شکار و گردآوری. با این توضیحات معلوم می‌شود که مولانا انگشت اتهام را به سوی نفس اماره نشانه رفته است و نه خرد:

«متهم نفس است، نه عقل شریف متهم حس است، نه نور لطیف»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۲/ ۳۴۹۸)

خرد خُرد خردی است که مغلوب نفس شده و در محدوده خوشایندها و بدآیندهای او می‌اندیشد و عمل می‌کند و خرد کلی، خردی است که با نفس مهذب و متعالی همراه شده و حقایق علوی و الهی آن را مورد مذاقه و تحقیق قرار می‌دهد و ابزار عروج و

صعود را مهیا می‌کند. خرد اغلب مردم خرد خُرد است، از آنکه بیشتر ایشان اسیر نفس اماره‌اند و تنها اندکی از انسان‌ها هستند که با تهذیب و تعالی به خرد کلی نائل شده‌اند:

عقل جزوی کرکس آمد ای مقل! پرّ او با جیفه خواری متصل
عقل ابدالان چو پرّ جبرئیل می‌پرد تا ظلّ سدره میل میل
(همان: ۴۱۳۹ / ۶ - ۴۱۳۸)

۶- دایره فهم خرد خُرد

خرد خُرد هرچه در دایره تنگ دانش خویش نیابد منکر می‌شود و «نامعقول» می‌خواند. مولانا معتقد است که اگر نامعقول بودن به این معناست که خرد قاطبه نفوس که خرد خُرد است از درک حقیقتی برین عاجز است، بیشتر حقایق هستی از جمله خدا، عشق و امور غیبی همه نامعقول‌اند. این نامعقول بودن قوّت و عظمت این حقایق است و نه ضعف و ذمّ آن‌ها، از آنکه هرچه را چنین خردی دریابد باید بر آن محیط گردد و این نشانه آن است که آن چیز محدود است. اگر خرد عموم خلق بتواند حقایق را دریابد لازم می‌آید که آنچه نامحدود دانسته می‌شده، محدود باشد. ویژگی امور نامتناهی این است که قابل احاطه و تسلط نیستند و به راحتی در دسترس عقول خُرد قرار نمی‌گیرند. (افلاکی، ۱۳۸۰: ۲۰۱) آن‌ها موجب حیرانی و انکار خرد می‌شوند. در مواجهه با این امور است که خرد خُرد دائم به تناقض می‌رسد و از «نامعقول» بودن حکایت می‌کند. مولانا می‌گوید همین که پیامبران برای اثبات دعوی پیامبری خود ناگزیر به آوردن معجزه بودند، نشان از آن دارد که محتوای دعوت ایشان به آسانی از جانب برخی عقول خلق پذیرفته نمی‌شده است. البته همه نفوس از «ندیدن» به «نبودن» منتقل نمی‌شدند و سخن پیامبران را می‌شنیدند و پذیرا می‌شدند، اما برخی از نفوس آنچه را نمی‌یافتند، از بیخ و بن انکار می‌نمودند و عصای استدلال را که برای نزدیک شدن و دریافت حقیقت بدان‌ها داده شده بود، بر سر حقیقت کوفتند و نمک‌نشانان حق او را نشاناختند:

«او عصاتان داد، تا پیش آمدید آن عصا از خشم، هم بر وی زدید
این عصا چه بود قیاسات و دلیل آن عصا که دادشان بینا جلیل
گر نه نامعقول بودی این مزه کی بدی حاجت به چندین معجزه؟
هرچه معقول است، عقلش می‌خورد بی‌بیان معجزه، بی‌جرّ و مد
این طریق بکر نامعقول بین در دل هر مقبلی، مقبول بین»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۲۱۴۵ - ۲۱۳۸)

قدما حواس را «جواسیس خرد» می‌دانستند و اظهار می‌داشتند که اگر حواس و قوای دیگر نفس نبودند، خرد راهی به درک حقایق هستی نداشت و در دایره برخی بدیهیات خود باقی می‌ماند. مصرف‌کنندگی خرد و قابل بودن آن امری پذیرفته است، اما نکته‌ای که در اینجا از اهمیت خاص برخوردار است این است که آیا خرد باید دائم از حواس ظاهری و خیال بهره برد و یا اینکه می‌تواند از امور دیگر نیز بهره‌مند شود؟ اگرچنان‌که حکما و عرفا گفته‌اند، برای قابلیت خرد، مرجع خاص و پایانی مشخص متصور نیست، پس چگونه است که ما خرد را تنها مصرف‌کننده حواس ظاهری و قوای نازل نفس می‌خواهیم و به برخی از قوای عالی و مراجع مهم بی‌توجهی می‌کنیم؟ به عبارت دیگر چگونه است که ما خرد را مصرف‌کننده و حتی مقلد حواس ظاهری می‌کنیم، اما به کشف و شهود و وحی بی‌اعتنایی می‌کنیم، در حالی که آن‌ها هم در مواجهه با حقیقت مستقیم‌ترند و هم عاری از خطا هستند؟ مولانا بر آن است از آنجا که خرد بشری در همه امور مرهون غیب است، لازم است برای قوّت و سعۀ وجودی خود، خود را تحت تربیت و تعلیم انبیا و اولیای الهی قرار دهد. مولانا برای نشان دادن عجز خرد به داستان عجز قابیل برای پنهان کردن جسد هابیل اشاره می‌کند. آن‌گاه که قابیل، برادر خود را کشت، خواست تا از شر جنازه وی خلاص شود، از این‌رو به کارهای مختلف دست برد، اما نتوانست به مطلوب خود دست یابد. خداوند زاغی را فرستاد و آن زاغ، زاغ دیگری را کشت و در زمین پنهان کرد. پس از آن بود که

قابل دانست باید با جنازه هابیل چه کند. مولانا می گوید حال که آدمی از چنین کار خردی عاجز بود و به تعلیم غیب محتاج، باید بداند که در امور ظریف تر و دشوارتر به طریق اولی به آموزه های غیب نیازمند است (مولوی، ۱۳۸۸: ۱۳۴-۱۳۳).

«عقل چندان خوب و مطلوب است که تو را بر در پادشاه آورد. چون بر در او رسیدی، خرد را طلاق ده که این ساعت خرد تو زیان توسست و راهزن است. چون به وی رسیدی خود را به وی تسلیم کن. تو را با چون و چرا کار نیست. مثلاً جامه نابریده خواهی که آن را قبا یا جبه بزند، خرد تو را پیش درزی آورد. خرد تا این ساعت نیک بود که جامه را به درزی آورد. اکنون این ساعت خرد را طلاق باید دادن و پیش درزی تصرف خود را ترک باید کردن؛ و همچنین بیمار، خرد او چندان نیک است که او را بر طبیب آرد. چون بر طبیبش آورد، بعد از این، خرد او در کار نیست و خویشتن را به طبیب باید تسلیم کردن.» (همان: ۱۰۴-۱۰۳)

اما همین عقول در مقام مواجهه با طبیبان جان، بازار اشکال و پرسش را رونق می بخشند و به هر چیزی اشکال و ایراد وارد می کنند. منکران پیامبران و اولیای الهی از این دسته اند. آنان هر چه را که در دایره تنگ ادراکاتشان نمی گنجید، منکر می شدند و پیامبران را «دروغ گو» می خواندند. مولانا مواجهه این عقول را برآمده از میل نفس اماره به سروری و عدم اذعان به جهل خود می داند نفس حاضر نیست در جایی که دایره مطلوباتش تنگ می شود، داخل شود. پیامبران از ایشان می خواستند که به اوامر و نواهی خدای یکتا گردن نهند و فسق و فجور خویش را ترک گویند و در مقابل به انجام اعمال نیک بپردازند و به یاد مرگ باشند و از طغیان و سرکشی بپرهیزند. گردن نهادن به این آموزه ها برای نفس، گران است و انکار و مخاصمه واکنش طبیعی آن است. گردن نهادن به گفته های طبیب جسم و جان تفاوت های متعددی دارد. طبیب جان از شما بندگی مطالبه می کند و این دشوارترین کار برای نفس است. خرد خرد نیز که در مجاورت نفس این برتری جویی را آموخته و می پندارد که می توان به سرانگشت فکرت هر گره کوری را باز کرد، از ستیغ استغنا به زیر نمی آید و برای انکار و مخاصمه خود دلیل تراشی و تا حد زیادی بهانه جویی نیز می کند. مولانا به صاحبان خردهای خرد می گوید که ورای نظر شما جهان های بیکرانی است که رؤیتش در گرو فهم عجز خود و گردن نهادن به برتری معلمان غیبی است:

«پیش بینی این خرد تا گور بود
این خرد از گور و خاکی نگذرد
زین قدم، وین خرد، رو بیزار شو
همچو موسی نور کی یابد ز جیب
زین نظر، وین عقل ناپید جز دوار
عقل جزوی همچو برق است و درخش
نیست نور برق بهر رهبری
برق عقل ما برای گریه است
عقل کودک گفت: بر کتاب تن
عقل رنجور آردش سوی طبیب
وان صاحب دل به نفخ صور بود
وین قدم، عرصه عجایب نسپرد
چشم غیبی جوی و برخوردار شو
سخره استاد و شاگرد کتیب
پس نظر بگذار و بگزین انتظار...
در درخشی کی تان شد سوی و خش
بلکه امر است ابر را که: می گری
تا بگرید نیستی در شوق هست
لیک نتواند به خود آموختن
لیک نبود در دوا عقلش مصیب.»

(مولوی، ۱۳۸۶: ۴/۳۳۲۳-۳۳۱۱)

نتیجه گیری

خرد مقدماتی صرفاً جنبه وجود شناختی دارد. آنچه مذموم مولانا است خرد خرد است که مغلوب نفس گشته و در محدوده خوشایندها و بدآیندهای او عمل می کند لیکن همین خرد، زمانی که با نفس متعالی و مهذب شده همراه می گردد و تحت سیطره نفس اماره نیست، از «خرد» بودن خارج می شود و «کلی» می گردد و مورد ستایش مولانا قرار می گیرد.

منابع و مأخذ

- ۱- افلاکی، احمد، (۱۳۸۰). مناقب العارفین، تصحیح تحسین یازیچی، تهران: دنیای کتاب.
- ۲- الهی قمشه‌ای، مهدی، (۱۳۸۸). حکمت الهی خاص و عام، تهران: هرمس.
- ۳- ترنس استیس، ولتر، (۱۳۷۳). عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: سروش.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۱). سرّ نی، تهران: علمی.
- ۵- غزالی، ابو حامد، (۱۳۷۴). کیمیای سعادت، تصحیح حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۶- کمپانی، مهدی، (۱۳۹۰). مولانا و مسائل وجودی انسان، تهران: نگاه معاصر.
- ۷- مولوی، جلال‌الدین، (۱۳۸۰). دیوان شمس تبریزی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: امیر کبیر.
- ۸- -----، (۱۳۸۶). مثنوی معنوی، تصحیح ریچارد نیکلسون، تهران: پژوهش.
- ۹- -----، (۱۳۸۸). فیه ما فیه، تصحیح توفیق سبحانی، بی‌جا: بی‌نا.
- ۱۰- نوپا، پل، (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: نشر دانشگاهی.
- ۱۱- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۲). مولوی نامه، تهران: آگاه.

